

هو العليم

رياضت نفس و برگشت سالک به حالت مجرد و انبساط

شرح حدیث عنوان بصری - ریاضت نفس - جلسه ۱۵۹

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد امام صادق علیه السلام به عنوان می فرمایند که:
«وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ فَيَاكُ عَنْ تَأْكُلٍ مَا لَا تَشْتَهِي»^۱. سه مطلب در ریاضت نفس باید به آن توجه کرد
که مطلب اول خوردن غذا در وقتی که انسان اشتها و میل ندارد.

اگر نظر رفقا باشد در مجلس گذشته گفتیم که بحث ریاضت یک بحث عامی است گرچه امام صادق
علیه السلام در اینجا به مأكولات و آشامیدنی‌ها پرداخته اند که این کمی از بسیار است، چند درصد از مسأله‌ی
ریاضت نفس را تشکیل می دهد ولی خود ریاضت در مفهوم عامّ خودش آن مورد نظر و توجه امام علیه السلام
قطعاً هست و در لابه لای این عبارات ما از آن ریاضت به معنای عام و شمول مطالبی را مشاهده می کنیم.
یک اشاره ای به مطالب گذشته می کنیم تا اینکه این مسأله که بسیار مسأله‌ی مهمی است در سیر و
سلوک انسان و همینطور در مسائل شخصی و اجتماعی ماحصلی از گذشته به دست بیاید و زمینه ای برای
مطالب آینده بوجود آید.

عرض شد که مسأله‌ی ریاضت به واسطه‌ی این است که انسان از عالم انبساط و تجرّد که نزول کرده
است در عالم کثرات و شهوات و ماده، وقتی که پا به این عرصه می گذارد از آثار آن عالم در وجنات و شاکله
و احوال او نمودار است، وقتی که انسان به یک بچه ای که به دنیا آمده نگاه می کند چقدر نورانیت و صفا و
یک رنگی و بی تعلقی و احساس محبت همگانی که لازمه‌ی آن عالم تجرّد و فناء و توحید است در او مشاهده
می کند، بچه‌ها وقتی که به دنیا می آیند انسان از آنها خوششان می آید چرا انسان خوشش می آید؟ چون نگاه
می کند می بیند اصلاً تعلق ندارد این می خواهد بغلش کند حرفی ندارد اون می خواهد بغلش کند اشکالی
ندارد، می خواهند روی زمین بگذارند می خواهند روی تختش بگذارند هیچ حرفی نمی زند، این مسأله برای
انسان جالب است اما وقتی که انسان بزرگ می شود حالا این را به عنوان گذرا عرض می کنم وقتی که انسان
بزرگ می شود وارد یک مجلس می شود اگر برایش بلند نشوند به او بر می خورد اگر برایش فرض کنید تعظیم
نکنند به او بر می خورد اگر صندلی که برای او در نظر گرفته اند صندلی باشد که از نظر ارزش و قیمت پایین
تر از صندلی انسان باشد، به او بر می خورد آن موقع به بچه بر نمی خورد الان ما می بینیم بر می خورد، این

^۱ این روایت شریف به این صورت مضبوط است: «أَمَّا اللَّوَاكِبِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَيَاكُ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ. روح مجرد، ص ۱۸۴

تفاوت از کجا آمد؟ و برای چه آمد؟ جهت این تفاوت چیست؟ چرا آن موقع ما از آن بچه خوشمان می‌آمد؟ چون اینها را نداشت، چون این مسائل را نداشت، چون این برخوردن‌ها را نداشت، چون این به خود گرفتن‌ها را نداشت، و ما این را احساس می‌کردیم، اگر همان موقع که بچه از شکم مادرش متولد می‌شد همین حالاتی را داشت که بعد از چهل سال، پنجاه سال، شصت سال، هر چه سن بالاتر برود این حالات اتفاقاً قوی‌تر می‌شود.

حالات توغّل در کثرات و توغّل در اهواء نفسانی و فرو رفتن در امیال و خواسته‌های دنیوی با ازدیاد سن بالا می‌رود یعنی درست بر عکس قوای جسمی که هرچه انسان سنش بالا برود آنها رو به تحلیل می‌رود این صفات و غرایز و خواسته‌های نفسانی به واسطه ازدیاد سن آن‌ها هم رو به تزاید می‌گذارد، آن‌انانیتی که یک انسان نود ساله که توان ندارد حرکت کند و سر جای خود نشسته و اگر بخواهد حرکت کند باید زیر بغلش را بگیرند و آن کدورت نفسانی و ظلمت شیطانی که از وجناتش پیداست همراه با خود و قرین با خود دارد هیچ وقت یک همچین کدورتی را یک طفل ده ساله ندارد با اینکه طفل ده ساله حرکت و جنب و جوشش خیلی بیشتر است در دویدن و در جنب و جوش در اعمال و در افعال ظاهری بسیار چابک و سریع است، پانزده ساله و بیست ساله همینطور ولی از این حالات در آنها نیست، کم است، این جهتش چیست؟ و برای چیست؟ به همین جهت است که آنچه که انسان توجه به آن عالم دارد اوصافی و صفات و خصوصیتی است مخالف با آن چه که توجه به این عالم برای انسان به دست می‌آورد، در توجه به عالم به آن عالم یکرنگی است صفا است توحید است، آنانیت‌ها در آنجا وجود ندارد، تو و منی‌ها در آنجا وجود ندارد، تفاضل و برتری‌ها بر اساس امیال و اعتبارات نفسانی و شهوانی در آنجا وجود ندارد، آن عالم، عالم بهاء است عالم نور است و عالم وحدت است، عالم یک کاسگی است و یک رنگی است و بر سر یک سفره نشستن است و بین کوچک و بزرگ فرق نگذاشتن است، در این عالم می‌آییم همه‌ی این مطالب پیدا می‌شود از یک رنگی خبری نیست اگر همه یک رنگ بودند که اینقدر در سر و کله‌ی هم دیگر نمی‌زدند، اینقدر برای هم نمی‌زدند اینقدر به انواع تهمت‌ها و دروغ‌ها مردم یکدیگر را متهم نمی‌کردند، این کجایش یک رنگی است؟ این کجایش خلوص و صفا و اخلاص و صداقت است؟

این طرف شیطان است، این طرف دنیاست، این طرف نفس است این طرف طرد کردن و از بین بردن است، آن طرف جذب کردن و اظهار محبت و علاقه نشان دادن است، این طرف خود محوری است، آن طرف خدا محوری است، این طرف محدودیت‌ها و خط و مرزها و حدود و ثغور هاست، آن طرف حد برداشتن‌ها و رفع ماهیات و حدود و ثغور است.

مرحوم آقا می‌فرمودند که: این مرز بندی‌هایی که الان در کشورها شده است در کشورهای اسلامی

همه‌ی این‌ها غلط است، در کشورهای اسلامی مرزبندی معنا ندارد، مرز، بین کفر و بین اسلام است مرز خاکی ما نداریم، مگر در سابق مرز بود؟ در زمان‌های گذشته دویست سال گذشته به آن طرف، اینها از حدود صد و صد و پنجاه سال به این طرف آمده است. مگر مرزی بود؟ مرزی نبود، حدی نبود، بله، یک دروازه‌ای درست می‌کردند که ببینید از این طرف چه کسی می‌آید آن طرف، همین، ولكن حدودی در آن موقع وجود نداشت، پس بنابراین مرز برای افراد عبارت از اعتقاد آنهاست مرز بر اساس ملیت و نژاد و رنگ و فرهنگ نیست، مرز بر اساس اعتقاد است، مرز بین ایمان و اسلام است، بین اسلام و بین غیر اسلام آنجا حدود و ثغور است و اما خود اختلاف ملل و اختلاف قبایل این موجب اختلاف حدود و مرز نمی‌شود لذا می‌فرمودند اینکه الان ما در اصطلاح می‌گوییم ایرانی و خارجی، این غلط است، مسلمان مسلمان است حتی در کشورهای اسلامی همینطور، فرض کنید در کشورهای عربی وقتی که انسان برود آنها هم به غیر از عربی اجانب می‌گویند می‌گویند این قسمت فرض کنید که مربوط به عربها است، یا این قسمت مربوط به خود همان مواطنین در آن کشور و این قسمت هم مربوط به اجانب. یعنی غیر عربها است.

اجنبی نداریم، چه فارس باشد، چه ترک باشد، چه دیلم باشد، چه عرب باشد، چه انگلیسی زبان و چینی زبان و هندو زبان باشد فرقی نمی‌کند همه‌ی اینها اگر اسلام داشته باشند داخلی محسوب می‌شوند و اگر اینها دارای ملت و مکتب و اعتقاد اسلام نباشند خارجی هستند گرچه اینها در خود کشور زندگی می‌کنند. مرز، مرز اسلام است، در اسلام مرز این است، نه مرز بر اساس قبیله. و امروزه خیلی از کشورها آمده اند این مرز را برداشته اند و خیلی هم کار خوبی کرده اند در اروپا این مرز را برای خودشان برداشته اند آن کاری که ما باید بکنیم آنها کرده اند چقدر خوب بود که ما در کشورهای اسلامی هم همین کار را می‌کردیم معنا ندارد که بین ایران و پاکستان مرز باشد بین ایران و عراق مرز باشد سوریه عربستان و همه کشورهای اسلامی، معنا ندارد که مرز داشته باشند، همه یکپارچه، آنها زرننگ بودند و آمدند و آنچه را که موجب وحدت خود احساس می‌کردند در قبال اسلام، پیاده کردند برای خودشان. برای اینکه در مقابل اسلام و مقابل مکتب توحید بایستند آمدند و بین خودشان انسجام ایجاد کردند، همین کشورها و دول اروپایی و یکی یکی هم دارند به خودشان اضافه می‌کنند در همان محدوده‌ای که آنها در آن محدوده وجود دارند. پولشان را یکی می‌کنند، روابطشان ... از یک کشور به یک کشور انسان برود مثل این است که اینجا از شهری به شهر دیگر رفته است نه مرزی دارد و نه حدی و نه چیزی، و باید در کشورهای اسلامی اینگونه باشد، باید افراد در درون خودشان و در نفس خودشان و در احساس خودشان یک همچنین مسأله‌ای را بیابند که با همکیش و هم ملت و هم مذهب اتحاد و یکرنگی دارند و نمی‌گذارند ما به این نقطه برسیم، نخواهند گذاشت، از سابق هم نمی‌گذاشتند و الان هم نمی‌گذارند که به این نقطه برسیم ولی برای خودشان پیاده کردند.

خدا رحمت کند مرحوم والد، ایشان واقعا عجیب افکاری داشت، الان من گاهی اوقات در کیفیت افکار ایشان فکر می‌کنم صرف نظر از آن بُعد عرفانی که آن یک مطلب دیگری است و آن یک جهات دیگری دارد این مطالبی را که الان خدمتتان عرض می‌کردم می‌دانید اینها را چه وقت ایشان می‌گفتند؟ همان زمان در سنه‌ی چهل و دوی خورشیدی که شروع انقلاب اسلامی از آن زمان و قبل از آن زمان، تقریبا در همان حدود ها شروع شده بود، این افکار مال آن موقع ایشان هست و آن زمان ایشان یک همچین مطالبی را می‌فرمودند، من آن موقع طفل بودم و شاید کلاس اول یا دوم بودم در آن زمان و در مجالسشان که روزهای جمعه بود شرکت می‌کردم الان از آن موقع مطالب در ذهن من هست، یعنی چهل و پنج سال شاید از این قضایا می‌گذرد که من در آن مطالبی که از آن موقع در ذهن دارم وقتی مرور می‌کنم به آن روشن فکری ایشان که چقدر ایشان فکرشان در همان زمان باز بود و روشن بود و نسبت به مطالب چه دقتی داشتند، نسبت به جریانات چه دقتی داشتند، عجیب بود ایشان!.

یکی از مطالبی که خدمت رفقا عرض کردم اگر یادتان باشد مسأله‌ی عام الشمول بودن طرح این مسأله و مکتب و انقلاب بود، آن کسی که این ایده و عقیده‌ی جریان حکومت اسلام در بین همه‌ی افراد را مطرح کرد مرحوم والد بود در آن زمان، ایشان می‌فرمودند که ما در طرح مبانی تحول و تبدل فرهنگی و سیاسی و دینی که تا به حال عرضه می‌شد توجه ما روی یک صنف و روی یک نوع خاص از افراد نباید باشد، دعوت نباید به سمت روحانیت باشد، روحانیت یکی از اقشار مردم است مگر بقیه‌ی مردم از کجا آمدند؟ آنها هم از همین زمین و از همین کره و از همین آدم ابوالبشر زاییده شده‌اند دعوت نباید به سمت خود باشد، دعوت نباید به نحوی باشد که افراد احساس کنند یک قشر خاصی در این حال و احوال می‌خواهند رشد کنند و رو بیایند و مسلط بر سرنوشت افراد باشند، دعوت باید دعوت به سمت خدا باشد، و این دعوت به سمت خدا هرکسی که آمد بسم الله قدمش روی چشم، هر کسی که آمد، عالم آمد قدمش روی چشم، جاهل آمد قدمش روی چشم، معمم آمد اشکال ندارد، غیر معمم آمد مانعی ندارد، مرد آمد زن آمد با حجاب آمد بی حجاب آمد اصناف مختلف مردم آمدند هر که بیاید به سمت خدا نه اینکه برای تغییر و تحول سیاسی، خیلی مسأله فرق می‌کند، ببینید مطلب خیلی تفاوت می‌کند، دعوت در حکومت اسلام به سمت خداست منتهی ...

در جلسه‌ی قبل نمی‌دانم خدمت رفقا عرض کردم یا در آن یکی دو جلسه‌ی قبل، در توضیح و بیان کار امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین و آن نتایجی که از آن عملکرد حضرت انسان می‌تواند بگیرد، خدمت شما اشاره کردم و الان هم دوباره اشاره به یک نحو دیگری خواهم کرد.

دعوت در حکومت اسلام عام است همه‌ی افراد به سمت خدا بیایید نه به سمت ما بیایید، مرد، زن مسلمان، غیر مسلمان حتی، تو هم که می‌خواهی بیایی به سمت خدا بیا، ای یهودی که در کشور زندگی می‌

کنی ای نصرانی که داری در کشور زندگی می کنی و ای هندو و مجوسی که داری در کشور زندگی می کنی ما هم تو را به سمت خدا دعوت می کنیم نه اینکه تو را به سمت خود دعوت می کنیم، خیلی تفاوت می کند، تو هم که یک هندو هستی و مکتب را قبول نداری تو که نصرانی هستی و قبول نداری، خدا را که قبول داری این حقیقت و مبدأ را که قبول داری، به آن مبدأ بیا و به آن سمت حرکت کن و ما را برای رسیدن به آن نقطه کمک کن، ما داریم به آن نقطه می رویم نه اینکه می خواهیم خودمان را بر تو مسلط کنیم بعد بگوییم حالا توبیا ما را کمک کن، این که دعوت به خود است دیگر دعوت به خدا نیست، ما تو را دعوت می کنیم به سمت خدا، ما به سمت خدا رفتیم بیا کمک کن، به سمت خدا رفتیم نباید کمک کنی باید کنار بکشی، چرا؟ چون مبنا و مکتب اسلام خداست، اسلام بر محوریت توحید حرکت می کند، اسلام بر محوریت توحید رقم می زند کارهای خودش را، اسلام بر محوریت توحید راه می رود، روی این قضیه است که دیگر در این دعوت و در این حرکت فرقی نمی تواند بکند، هر که جلو آمد خودی است و هر که جلو نیامد هر که می خواهد باشد غیر خودی است. ولی ما امروزه می بینیم در کشورهای دنیا، مسأله‌ی دعوت‌ها و خواست‌ها به سمت خود بر می گردد.

در کشورها فرض کنید که می گویند بیاید در این مسأله شرکت کنید، شرکت کنید که چه؟ که ما به آن نقطه برسیم مابه پیروزی برسیم، کاری نداریم به اینکه آن شخص نصرانی است یا یهودی است، تو به ما رأی بده هر که می خواهی باشی باش! ببینید بر چی قضیه دور می زند؟ افکار در کشورها بر چه مسأله دور می زند؟ بیا به ما رأی بده که ما به این نقطه برسیم نماز می خوانی برای خودت می خوانی و نمی خوانی برای خودت نمی خوانی به ما ارتباطی ندارد روزه می گیری برای خودت نمی گیری به خودت مربوط است به ما ارتباط ندارد تو بیا رأی را بده که ما برنده بشویم ما این کرسی را بگیریم نماز و روزه ات بین خود و بین خدا، هیچ ربطی به ما ندارد ولی در مکتب امیرالمؤمنین به یهود و نصرانی هم می گوید بیا ولی می گوید بیا به سمت خدا بیا در این حکومت که خدا را در این کشور ببینی خدا را در این کشور بیایی نه منیت و توثیت را.

حکومت ابوبکر چه بود؟ حکومت خدا بود؟ چه حکومتی بود؟ حکومت بنی امیه حکومت خدا بود؟ آن حکومتی که حاضر است برای رسیدن به آن نقطه پسر رسول خدا را به شهادت برساند این دعوت به خداست؟ و این حکومت خداست؟ آن حکومتی که حاضر است برای رسیدن به آن قله‌ی حکومت و سلطنت دختر رسول خدا را تکه تکه کند این حکومت حکومت خدا می شود؟ و باعث افتخار اسلام می شود؟! مگر نمی فرمایند؟! این حکومت افتخار اسلام است، ما به منبر رسول خدا برویم به جای رسول خدا بنشینیم (منبر پیغمبر همین سه پله بودها، بیشتر نبود این منبرهایی که ده پانزده پله است همه بی خود است، منبر باید سه پله باشد) ما برویم منبر به جای رسول خدا روی منبر بنشینیم ولو اینکه دختر پیغمبر را تکه تکه کنیم، بشود، چه اشکالی دارد! ولو اینکه بر گردن داماد رسول خدا طناب بیندازیم و کشان کشان به مسجد بکشانیم، اینجوری

امیرالمؤمنین را به مسجد بردند، باور می‌کنیم ما؟ شما که اینجا نشسته اید باور می‌کنید؟ چه بر سر امیرالمؤمنین آوردند! قابل قبول نیست! گرفتند طناب کش، معاویه می‌گوید کالجمل المغشوش مانند شتری که دارند او را کشان کشان می‌برند به سمت مسلخ، تو را اینطوری بردند به سمت بیعت که حضرت می‌فرمایند که خواستی مرا تحقیر کنی ولیکن مرا تحسین کردی.

همان کاری که معاویه کرد، معاویه چه کار کرد؟ همین کار را کرد، معاویه آمد و گفت که من باید به حکومت برسم اگر برسم کاری به کارتان ندارم، نرسم می‌کشم‌تان! همین کار را هم کرد! آمد خدعه کرد، آمد در عراق لشکر کشی کرد، فرماندهان امام حسن را همه را خرید با زر و زور و همین طور وعده دادن به ازدواج و دامادی خودش، فرماندهان همه رفتند، لشکر بدون فرمانده شد افراد متشتت شدند امام حسن چاره ای جز تسلیم ندید، بعد آمد صلح نامه را گذاشت زیر پایش و گفت همه‌ی این حرفهایی که ما با حسن بن علی زدیم همه این حرفها بیخود و کشک است، ما می‌خواستیم بر شما حکومت کنیم رسیدیم، نماز خواندید که خواندید با شما کاری ندارم، روزه گرفتید گرفتید با شما کاری ندارم هرچه خودتان می‌دانید بروید... این شد حکومت سیاسیون و اهل سیاست.

حکومت امیرالمؤمنین حکومتی است که اگر حضرت بیاید و ببیند که مسجد کوفه نماز گزار ندارد بلند می‌شود و می‌رود در خانه اش را می‌بندد و می‌گوید بروید دنبال کارتان، من حکومت می‌کنم بر شما برای اینکه این مسجد در آن نماز گزار بیاید، برای اینکه این روزه در حکومت اسلامی قائم بشود و به آن عمل شود، برای اینکه حج در حکومت اسلامی به پا داشته شود و افراد بیایند حج، من برای قیام و اقدام بر مظاهر اسلام، تقبل حکومت می‌کنم و به جمعیتی که می‌خواهد بیاید و برود من کاری ندارم، من به این مسائل کاری ندارم من به این حرفها کاری ندارم.

پس در حکومت اسلام دعوت، دعوت به خداست نه دعوت به خود، و بین دعوت به خود و دعوت به خدا معیارها می‌بینیم تفاوت می‌کند مسائل تفاوت می‌کند، ظهورها و بروزها تفاوت می‌کند نقش‌ها و حیلها و ترفندها می‌بینیم تفاوت می‌کند، در آنجا یک نقشی وجود دارد در اینجا نقش دیگری وجود دارد، در آنجا صداقت است و اظهار صفا و موقعیت و خلوص و ابراز توان است، من اینم، خصوصیت این است میزان معلومات این است، توانایی‌های من این است، این کارهای زشت من، این هم کارهای خوب من، هر که می‌خواهد بسم الله بیاید به ما رأی بدهد، در آن طرف دروغ است و تهمت است و خوبی‌ها را بسیار نشان دادن و خوبی‌های کاذب ارائه دادن، ارزش‌های کاذب مطرح کردن! برای چی؟ برای رسیدن به یک موقعیت، ببینید تفاوت می‌کند. الان در کشورها چه گونه است؟ در کشورها چه کار می‌کنند؟ سیاسیون چه کار می‌کنند؟ حکومت‌ها چه کار می‌کنند؟ می‌آیند بدی‌های خودشان را به مردم بگویند؟ می‌آیند نقاط ضعف خودشان را

به مردم بگویند؟ می آیند خلاف کاری ها و پنهان کاری های خودشان را به مردم بگویند یا نه؟ می آیند اگر هم کاری کردند صدتا رویش می گذارند و یک چیز دروغ را تحویل مردم می دهند و بعد هم که انتخابات انجام شد می روند پی کارشان، انگار نه خبری بوده و نه وعده ای، این فرق بین دعوت به خدا و بین دعوت به خود است، بین دعوت به توحید و بین دعوت به کثرت گرایی است به دنیا مداری است به شهوت مداری و ریاست مداری است، آن دعوت به خدا مداری و خدا محوری است، این تفاوت بین اینهاست.

بچه ها وقتی که به دنیا می آید می بینیم که همچنین حالتی دارد لذا ما از اینها خوشمان می آید، مثل اینکه این روایت را برای رفقا خواندم، مرحوم حداد هم این روایتی را که از رسول خدا آمده خیلی این روایت را بیان می کردند، «انی احب من الصبیان اربع»^۱ یا خمس البته دوتا از آن‌ها در واقع یکی است، اول اینکه «بیکون» رسول خدا می فرماید من از بچه ها چهار چیز یا پنج چیز را دوست دارم چهار خصلت دارند که من وقتی اینها را می بینم خوشم می آید اول اینکه گریه می کنند بچه خیلی گریه می کند، گریه علامت رأفت است علامت رحمت است علامت صفای باطن است و این مسأله‌ی گریه در هر دو حالت است هم در حالت اندوه که برای انسان عارض بشود و هم در حالت شوق و اشتیاق و عشق، در هر دوی اینها بر انسان حالت بکاء دست می دهد، کسانی که قسی القلب هستند گریه نمی کنند عزیزترین افرادشان هم بمیرند گریه نمی کنند همینطور بیر بیر نگاه می کنند و هیچ ککش هم نمی گزد قساوت دارد یعنی در دل حالتی دارد البته در بعضی از حالات هم اینطور نیست، این استثناء را هم بزنیم، بعضی از افراد از شدت صفا یک همچنین حالتی پیدا می کنند که البته اینها به طور نادر هست اینطور نیست که به طور مطلق باشد ولی خب افرادی که واقعاً اینها دارای قساوت هستند در آنها جنبه‌ی بکاء نیست در عبادتشان بکاء ندارند، در تعزیت بکاء ندارند در حالات روحانی بکاء ندارند و این را حضرت می فرماید که می بینیم بچه ها یک همچنین حالات را دارند چرا؟ چون دارای صفا هستند، بچه آن جنبه‌ی صفا و رحمت و عطوفتش اقتضا می کند چه تألمی برای او وارد شود و در موقعیت مختلفی قرار بگیرد آن اشکش جاری می شود و این جنبه عطوفت و رحمت و رأفت است که موجب استجلاب فیض است و در اینجا مولانا مطالبی دارد، این یک.

دوم اینکه می فرمایند: «بینون و یخربون» خانه می سازند و بعد هم می بینید که خراب می کنند، با گل و آجر خانه درست می کنند زیر زمین برایش درست می کنند درخت می گذارند، همین که درست شد صبح تا ظهر اینها مشغول شدند و پل درست کردند و پله گذاشتند و زیر زمین و آب انبار و پشت بام و قیر گونی هم

^۱ اِنِّیْ اُحِبُّ مِنْ الصَّبِّیَّانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ: الْاَوَّلُ اَنْهُمْ الْبَاكُونَ؛ الثَّانِیْ عَلَی التُّرَابِ یَجْتَمِعُونَ؛ الثَّلَاثُ یَخْتَصِمُونَ مِنْ غَیْرِ حَقْدٍ؛ الرَّابِعُ لَا یَدْخِرُونَ لِغَدٍ؛ الْخَامِسُ یَعْمُرُونَ ثُمَّ یَخْرُبُونَ. روح مجرد، ص: ۵۹۷

کردند بعد نزدیک ظهر که می شود یک لگد می زنند به همه، بز نیم برویم نهار را بخوریم که الان نهار از دست می رود تمام زحماتی که صبح تا ظهر کشیده اند همه را با یک لگد می مانند به هم و خراب می کنند و بعد هم می روند، هم در موقع ساختن خوشحال هستند باعث و علاقه می سازند، هم در موقع خراب کردن، در موقع خراب کردن شاید بیشتر هم خوشحال باشند، و شاید آن موقع برایشان خیلی جالب تر و جالب تر باشد، «بینون و یخربون»، چرا این کار را می کنند؟ چون تعلق ندارند، به ساخته‌ی خودش تعلق ندارد، بلکه فقط به همان عملی که انجام می دهد فعلی را که انجام می دهد به او نگاه می کند نه به اینکه چه اثری از او بوجود می آید و این دارد این کار را می کند، نگاه به فعل می کند خیلی مسأله دقیق است، این قضیه را ما باید توجه داشته باشیم در کارهای خودمان باید به این قضیه فکر کنیم همیشه به دنبال آن عمل خودمان باشیم در همان وقتی که داریم انجام می دهیم.

من الان دارم در اینجا صحبت می کنم برای رفقا و دوستان، این بلند گو هم در اینجا بازی درآورده است در ضمن ... من حالا نگاه کنم به اینکه این عملی که من دارم انجام می دهم آیا چطور ضبط می شود؟ صدایش چطور می شود؟ بد می شود یا خوب می شود این چیست؟ کارم خراب است، تمام این زحماتی که بنده در این مدت برای رفقا می کشم همه‌ی اینها بر باد خواهد رفت همه به هوا می رود پس حالا می بگذار خراب شود حالا که اینطور است همه اش از بین می رود، ولی اگر به این فکر باشم الان که من دارم این مطالب را به رفقا می گویم این مقدار تکلیفم را انجام می دهم دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، بلندگو خراب شود، بشود. این دوربین ها که اینجاست از کار بیفتند، بیفتد برق می خواهد برود، برود، سقف می خواهد بیاید پایین بیاید پایین البته اگر بیاید پایین دیگر خبری نیست، کار همه درست می شود همه راحت می شویم از دست سر و صدای ما اما اگر بخواهم فقط به این فکر کنم الان وظیفه‌ی من این است که این مطالب فقط به گوش رفقا برسد، تمام، دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، آن وعده ای که پدرم از من گرفت که الان ما مطالب را گفتیم و شما ها باید اینها را برسانید همین یک ساعت من این یک مقدار را انجام دادم، دیگر بقیه اش به من ارتباط ندارد، فقط به این فکر کنم فقط به این بیندیشم که در این محدوده‌ی ساعت مطلب خیلی دقیق است باید ببینیم که رسول خدا که می فرمود «بینون و یخربون» چه چیز را می خواست مطرح کند؟ چه نکته ای را پیغمبر می خواست به عنوان دستورالعمل تربیتی و سلوکی به ما بیاموزد؟ بچه ها وقتی که دارند می سازند و بعد هم خراب می کنند چه کار می کنند؟ فقط همان حال، بچه دارد در حال زندگی می کند حال یعنی همان موقعیت فعلی، فقط همین را می بیند، نه به گذشته اش کار دارد که دیروز گذشته چه کرده و نه به آینده که این کارش چه عکس العملی را آینده به وجود می آورد؟ تبعاتش چیست و ضررها و مصالح و منافعش چیست؟ به هیچ چیز کار ندارد الان خوش باشد خانه ات آباد، دیگر حالا هر چه بعد بخواد بشود به آن کاری ندارد، این مسأله، در آن

موقع شاد است در آن موقع خوشحال است در آن موقع کاری انجام می دهد می بیند دارد چیزی به وجود می آید این عملش این فعلش، همین هم ما باید باشیم، همین هم ما باید انجام بدهیم، هر کسی در هر کاری انجام می دهد، تبلیغ می کند، کسب می کند به درد مردم می رسد به انحاء وسائل، خدمت می کند سیاست می کند حکومت می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام کاری را که انجام می دادند همین یبنون و یخربون بچه ها بود، عین همین، می رفت صحبت می کرد بالای منبر، مردم را نصیحت می کرد تشجیع می کرد و ترغیب می کرد برای جنگ با معاویه، از میان برداشتن معاویه، این جرثومه فساد، ولی فقط تنها فکر او و تنها نقطه ی ارتکاز او در این عمل، همین موقعیتی بود که انجام می دهد، فقط همین، اینکه این عملش به نتیجه می رسد یا نمی رسد به او ارتباط نداشت، یعنی اگر ما می رفتیم آن موقع افکار امیرالمؤمنین را موشکافی می کردیم، در همان زمان و از خود حضرت سوال می کردیم و وقتی حضرت از منبر پایین می آمد حضرت را یک کناری می کشاندیم: حضرت بیاید ما با شما کار داریم و چند کلمه با شما صحبت داریم، این مطالبی که یک ساعت گفتید و فرمودید، این تشجیع ها و ترغیب ها و تحریص هایی که مردم را برای آمادگی و حرکت به سوی شام فرمودید آیا شما نسبت به انجام این جنگ هم نظر مساعدی دارید و نظر مثبتی دارید؟ حضرت می فرمایند ما می رویم و بعد از هجده ماه شکست می خوریم و بر می گردیم، این را حضرت به ما می گویند البته این را به هر کسی نمی گویند، آن کسی که اهل سرّ باشد ولی این را به کسی نگو، یا امیرالمؤمنین شما که می دانید ما بعد از هجده ماه و اینهمه شهید دادن بر می گردیم این تحریکات چیست؟ تحریک وظیفه شرعی است وظیفه من این است که با فساد مبارزه کنم، وظیفه ی من این است که خلیفه ی ظالم را از منبر و از تخت حکومت، از منبر تبلیغ و عرش سلطنت به زیر بکشانم، این وظیفه ی من است، وظیفه ی من اقامه ی معروف است وظیفه ی من نهی از منکر است، این وظیفه را من انجام می دهم و می دانم که این به نتیجه نخواهد رسید، عمر و عاصی پیدا خواهد شد و خدعه ای طرح خواهد کرد و عده ای منافق در همین لشکر من، گول این خدعه را خواهد خورد و همین ها باعث شکست من و برگشت من از صفین بدون اخذ نتیجه خواهند شد همه ی اینها در پرونده هست، تو هم صدایت را در نیاور تو هم مثل من بیا به وظیفه عمل کن، شمشیر به دست بگیر سپر به این دست بگیر، بر اسب سوار بشو و بیا در آنجا، اگر کشته شدی شهید هستی و اگر کشته نشدی به تکلیفت عمل کردی و برگشتی و رضای خدا را تحصیل کردی، این هدف امیرالمؤمنین و حکومت امیرالمؤمنین است، حالا بین ما کجا و او کجا؟ «یبنون و یخربون» درست می کنند بعد هم خراب می کنند، هر کسی باید همینطور باشد هر کسی باید در هر عملی که انجام می دهد در همان موقع باید از خودش سلب اختیار کند البته این مطلب یک قدری احتیاج به توضیح داشت که من زودتر عرض کردم و قصد داشتم در انتهای صحبت بگویم ان شاء الله در جلسه ی دیگر با توضیح

بیشتری این مطلب را عرض می‌کنم این هم دوم.

سوم، رسول خدا فرمودند: «**وَبِطْرَابٍ يَلْعَبُونَ**» بچه‌ها خاک بازی می‌کنند با خاک بازی می‌کنند، با خاک انس دارند، اصلاً ما خاک را می‌بینیم؟ ما در این زندگی‌هایی که هستیم اصلاً چشممان به خاک نمی‌افتد مگر حالا برویم در بیابانی، صحرایی، دستان اصلاً به خاک خورده نمی‌شود و ارتباطی ما به خاک نداریم، در حالتی که می‌بینیم این بچه‌ها با خاک ور می‌روند خاک را دوست دارند، بین خودشان و بین خاک احساس نزدیکی می‌کنند اگر فرض کنید که ظرف‌های گران‌قیمت چند صد هزار تومانی هم بگذاری در کنارشان می‌گذارد کنار بلند می‌شود می‌رود خاک را گلوله می‌کند، این برای چیست؟ آن ارتباطی که بین خود از نقطه نظر وحدت با خاک که هیچ‌گونه تعینی ندارد، خاک هم برای همین است دیگر.

برای چه گفتند به خاک سجده کنید؟ به خاطر اینکه خاک تعین ندارد معدنیات تعین دارد و حدود دارند ارزش دارند قیمت دارند خدا می‌گوید به خاک سجده کن، چون خاک قیمت ندارد آدم فرض کنید به یک برلیان سجده کند نمازش باطل است، سجده باید بر بی‌تعین باشد خدا تعین ندارد، سجده گاه انسان هم نباید تعین داشته باشد، لذا گفته‌اند که جانمازتان سفید باشد رنگ نداشته باشد نقش نداشته باشند این جانمازی که شما می‌اندازید جلو با آن نماز می‌خوانید این نقش‌هایی که دارد ذهن شما را پرت می‌کند، حواس شما را پرت می‌کند، دیدید؟ نقش سیاه سفید قرمز و هی قشنگ تر و بعد هم می‌آیند جانمازها را پست و بلند می‌کنند در طرح و از این مسائل و اینها، تمام اینها خلاف است جانماز باید سفید باشد فقط انسان یک مهر را ببیند ذهنش به نقش نرود امکان ندارد جانماز نقش داشته باشد و انسان توجه نکند، امکان ندارد، بالاخره می‌کند همان مقدار باخته و همان مقدار از کیسه اش رفته است این برای چیست؟ این بخاطر این است که توجه نیاید به مظاهر، توجه نیاید به صوارف از آن اتجاء به سمت توحید، آن چیزهایی که می‌آیند صرف می‌کنند، بر می‌گردانند.

محراب نیاید محراب کاشی باشد، چون وقتی که محراب کاشی باشد، نقش و نگاری که در آن محراب است، قشنگ، به به به، این آبی‌ها و فیروزه‌ها، این شکل و شمایل‌ها، اینجا چه کار می‌کند؟ آن بیچاره‌ای که دارد نماز می‌خواند دیگر نمازی برایش نمی‌ماند فقط دارد به نقش و نگار توی محراب نگاه می‌کند حالا بر می‌دارند محراب را کاشی کاری می‌کنند مثبت کاری می‌کنند و نقشه برایش می‌کشند، کدام یک از اینها در اسلام بوده است؟ پیغمبر برداشته مثبت کاری کرده محرابش را؟ یا امام صادق؟ این شد مظاهر اسلام؟ این شد تمدن اسلام؟ یا نه؟ تمدن اسلام این است که بایستی جلوی محرابی که از خشت است از خاک و گل است، گِل، گِل، گِل، همین گِلی که با آن خاک و گچ درست می‌کنند، این را محراب قرار بدهی که در توجّهت، مظاهر دنیا و آنچه که موجب صرف ذهن است نیاید تو را از آن توجه به مبدأ پایین بکشاند و روحت را از

ارتقاء به سمت تجرد، به کثرات تنازل دهد، اینها برای این است، «عریش کعریش موسی»^۱ یک سقف مانند چی؟ مانند سقف موسی وقتی که حضرت بیاید، حضرت امام زمان وقتی که می خواهد ظهور کند، خیلی کار دارد خیلی سرش شلوغ است، اول کاری که می کند من نمی دانم حالا چه می کند از این اسباب تخریبیه و بمب به کار می برد یا اینکه بیل و کلنگ به کار می اندازد؟ تمام این مساجد را همه را بولدوزر می اندازد صاف می کند روی زمین، صاف، در روایت داریم، از امام باقر علیه السلام روایتش را داریم حضرت می فرماید بولدوزر (بولدوزر را بنده می گویم) دینامیتی، چیزی گیر می آورد همه را صاف می کند و می گوید بروید کنار، این مسجدی که پنجاه سال در آن نماز می خواندید حالا ببینید چطور من می برمش هوا یا می آورمش زمین، یکدفعه؛، ترق! تمام این گلدسته ها.

ما یکدفعه از جایی می گذشتیم در همین قم، چندی پیش، دیدیم که جرثقیل می آورند و برای مسجدی که دارند می سازند یک مأذنه هایی درست کرده اند آن بالا و امام جماعتش هم آمده دارد نگاه می کند و کیف می کند از این مأذنه هایی که دارد می رود بالا، گفتم صبر کن امام زمان که بیاید می ایستاندت اینجا می گوید تو نگاه کردی با این جرثقیل حالا بین من چطور آن را می آورم پایین، این نمازهایی که اینجا خوانده می شود این عبادت هایی که می شود اینها چیست؟ این چه پولهایی است؟ آیا باید پول صرف ساختن مأذنه بشود یا باید به فقرا داده شود؟ کدام؟

امور خیریه، مریض، بیمارستان، ساختن جاده ها عمران آبادانی درخت کاری، تمام اینها باید به بهترین نحو و زیباترین قسم و نیکوترین شکل در حکومت در کشور باید انجام شود. مناره برای چه بالا برود؟ گنبد کذا برای چه قرار بگیرد؟ پیغمبر گفته است یا امام زمان گفته است؟ کدامیک از اینها؟ تمام اینها خلاف است، عمران مملکت، آبادانی، زراعت، کشاورزی، پرداختن، زیبا کردن، هوا را سالم کردن تمام اینها جزو واجبات حکومت اسلام است که باید انجام بشود به بهترین نحو و بهترین وجه، چرا وقتی که صبح مردم در شهر حرکت می کنند احساس لذت از درخت و سبزه و عمران و اینها نکنند؟ برای چی؟ چرا نباید بکنند؟ چرا باید همینطور خیابانها تنگ و در هم فشرده و جمعیت متراکم و اینها باشد؟ چرا؟ چرا دیگران می کنند و ما نکنیم؟ باید اینگونه امور انجام بشود. ولی آنها نه، این به جای خود و آنها هم به جای خود، تمام اینها همه خلاف است، وقتی که انسان به نماز می ایستد باید توجهش فقط به سمت خدا باشد.

مرحوم آقا می فرمودند من اگر قدرت داشتم تیشه می گرفتم و این محراب مسجد قائم را از آن بالا تا پایین می کوبیدم می ریختم زمین، اینها اینجوری بودند، حالا ما می آییم هی بر این تعینات اضافه می کنیم هی

^۱ انوارالملکوت، ج ۱، ص: ۲۴۷

بر این تشکیلات اضافه می کنیم، اینها بیراهه رفتن است، راه صحیح رفتن نیست.

و بتراب یلعبون، بچه ها با خاک بازی می کنند، چرا؟ چون در خاک تعین ندارد **مِنْهَا خَلْفَانَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى** طه، ۵۵ ما از خاک شما را خلق کردیم و دوباره به خاک بر می گردانیم و از همان جا ما شما را مبعوث خواهیم کرد، و از خاک بیرون خواهیم آورد، این هم یک نکته ای در آن هست که انسان باید توجه به زرق و برق نداشته باشد، زرق و برق داشتن این با خود حالات انسان تفاوت دارد این فرق می کند یک وقتی انسان باید در امور زندگی به دنبال کار صحیح باشد، چیزی می خواهد این باید درست و متقن باشد، به دنبال چیز ارزان نباید باشیم، دنبال کار خوب ولو اینکه قیمتش بالاست ولو اینکه ارزشش زیاد است ولی جنس، جنس خوب است، آن چیزی که می خواهد تهیه کند برای زندگی خودش، کار خودش، باید نوعی باشد که بتواند روی آن حساب کند این یک مطلب است، یک مطلب دنبال زرق و برق رفتن است، این غلط است، این صحیح نیست این را نباید انسان در نظر بگیرد، این مطلب سوم.

مطلب چهارمی که رسول خدا فرمودند که من از بچه ها دوست دارم این است که: «مِنْ غَيْرِ حَقِّدٍ يَتَخَاتَبُونَ»^۱ بدون اینکه نسبت به هم کینه داشته باشند به جان همدیگر می برند بر سر و کله ی همدیگر می زنند دعوا می کنند، کینه ندارد، سر چیزهای بیخود بعد هم سر چیزهای بیخود با هم آشتی می کنند نه دعوا کردندشان روی حساب است و نه آشتی کردندشان روی حساب و کتاب است، ما نه، ما اینطور نیستیم ما اگر هم دعوا نمی کنیم در باطن در تضارب هستیم، در باطن در حال هجمه هستیم و در باطن نسبت به افراد دیگر موضع داریم این غلط است، این مسأله غلط است، کینه داشتن غلط است، انسان از شخص دیگری کینه به دل داشته باشد و حقد داشته باشد بدی او را بخواهد. انسان در یک مطلب ممکن است با رفیقش اختلاف داشته باشد خب چرا کینه داشته باشد او سلیقه اش این است و فکرش این است و فهمش این است خودش می داند مثل اینکه یکی فلان غذا را دوست دارد من این غذا را دوست دارم حالا باید بر سر هم بزنیم، او آبگوشت دوست دارد و من پلو دوست دارم، او برای خودش و این هم برای خودش، دیگر بر سر هم زدن ندارد، همینطور در عقیده، او برای خودش یک عقیده دارد و من از این خوشم می آید من این عقیده را دارم و عقیده ام روی حساب است خیلی خوب اگر عقیده اش روی حساب است بسیار خوب خودش می داند و خدای خودش چرا من کینه داشته باشم؟ چرا من بدی او را بخواهم؟ چرا من در نفسم پیگیری کنم؟ تمام اینها جزء موانعی است که انسان را از حرکت نگه می دارد کسی که در نفسش نسبت به رفیقش نه حالا رفیق، افراد دیگر حقد دارد کینه دارد بدی آنها را دارد عبادت او دیگر موجب ارتقاء او نخواهد شد، فایده ای دیگر ندارد، چرا؟

^۱ يَتَخَاتَبُونَ مِنْ غَيْرِ حَقِّدٍ. روح مجرد، ص: ۵۹۷

چون نفس در این مرتبه‌ی از نفسانیت توقف کرده است و آن عبادت آنقدر زور ندارد که بتواند نفس را بالا بیاورد، در همان حد نگه می‌دارد، حقد و کینه نسبت به افراد و نسبت به مؤمنین مانند کشی می‌ماند که شما به یک چیزی بستید تا او را حرکت می‌دهید دوباره بر می‌گردد سر جای خودش وقتی که این نیرو تمام می‌شود بر می‌گردد سر جای خودش، حرکت نمی‌تواند بکند: «وَمِنْ غَيْرِ حَقْدٍ يَتَخَاتَصُمُونَ».

خب این مسأله، این قضیه‌ی ای که خدمت رفقا عرض کردم این عبارت است از یک حقیقتی که ما هنگام آمدن در این دنیا با آن حقیقت در این دنیا وارد می‌شویم، متأسفانه بر اثر مرور زمان و بر اثر گذشت زمان و بر اثر رشد فکری و فهم به واسطه‌ی ازدیاد سن این تعلق از قسمت مبدأ، به تعلق به سمت آینده و جوانب ما معطوف می‌شود، و هر چه انسان در این دنیا سنش بالاتر برود آن آثار و خصوصیات را که با خود به این دنیا آورده است آن آثار را کم از دست می‌دهد، البته افراد در این مسأله مختلف هستند بعضی‌ها زود از دست می‌دهند و بعضی‌ها دیر از دست می‌دهند و بعضی‌ها هم شاید از دست ندهند، البته این افراد دیگر خیلی به طور نادر ممکن است وجود داشته باشند.

ما در ارتباط با افراد خودمان مشاهده می‌کنیم، هر کسی در ارتباطات خودش در خصوصیات اخلاقی خودش وقتی که با او برخورد می‌کنیم نسبت به جود و سخی نسبت به یکرنگی، خودیت‌ها، آنانیت، نسبت به موقعیت‌ها، جلب منفعت‌ها، دفع ضررها ما می‌بینیم دو نفر یکسان نیستند افراد مختلف هستند اشخاص در این زمینه مختلف هستند بعضی‌ها زود گذشت می‌کنند بعضی‌ها دیر و بعضی‌ها را باید به آنها بگوییم بعضی‌ها نگفته بعضی‌ها هم حتی اگر بگوییم فایده‌ای ندارد این اختلافی که وجود دارد در افراد یکسان نیست مختلف است این مراتب مراتب مختلف است و هر مقدار که انسان در این دنیا حرکت کند این اختلافش با آن مبدأ بیشتر می‌شود، با آنچه را که از آن دنیا آورده است آن اختلاف‌هی زیاد می‌شود و فاصله بیشتر می‌شود، برای رسیدن و برگشتن به مبدأ و حرکت به سوی الی‌الله و سیر در مسیر تکامل، انسان دوباره باید این اختلاف‌ها را یکی یکی برطرف کند تا برطرف نکند فایده‌ای ندارد، این اصل و اساس مطلب، یعنی باید به همان نقطه‌ای که از مادر آمد باید برگردد آن خصوصیات را که دارد، منتهی آن موقع در مرتبه‌ی استعداد و نپختگی بود و بدون اکتساب بود الان باید به آن نقطه برگردد با اکتساب و با ریاضت و با ورزش‌های شرعی و تمرین‌های شرعی و تغییر و تحولات نفسانی که بر اساس مبانی شرع نه سر خود، نه هر کسی هر کاری کرد بر اساس مبانی شرع این تغییر و تحولات باید انجام بشود تا نقطه‌ی انا الیه راجعون تکمیل بشود، یعنی آن جنبه‌هایی که از انا لله در این دنیا برای ما صورت خارجی پیدا کرده بود در دوران طفولیت، الان در رجوع الی‌الله و برگشت به آن مبدأ، با اکتساب و با فعلیت این امور را انسان حاصل می‌کند و این است نتیجه و غایت از خلقت انسان.

غایت و مقصد از خلقت این است، که آن اسماء و صفات الهی که در نفس انسان به ودیعه قرار داده شده

است و انسان آنها را با خود به صورت خام و نپخته و غیر متکامل به این دنیا آورده است الان با ریاضات شرعیه برگردد و به آن نقطه برسد، این می شود انسان کامل.

پس بنابراین برای برگشت از عالم توهّم و تخیل و عالم اعتبارات و گذشتن از نفس و لذایذ نفسانی و شهوات و ریاضات و آنچه که موجب ابتعاد ما هست از آن داده های الهی، احتیاج به ریاضت داریم این همان چیزی است که امام صادق به عنوان می فرماید.

پس ریاضت که امام علیه السلام در این فقره فقط به قسم مأكولات آن ریاضت اشاره می کند عبارت است از حرکت انسان و تغییر و تحوّل که انسان در خود به وجود می آورد و تبدلی که انسان در نفس خود ایجاد می کند که آن تغییر و تحوّل باید برای عبور از نفسانیات و رسیدن به آن نقطه تکامل حاصل شود، کسی که به این ریاضات نپردازد نود سال که سهل است نود هزار سال هم در این دنیا زندگی کند به اندازه‌ی سر سوزنی به آن صفات اولیه باز نمی گردد، برای برگشت، ما ریاضت می خواهیم برای برگشت، تغییر و تحوّل می خواهیم، نماز تنها کفایت نمی کند روزه کفایت نمی کند اتیان عبادات به ظاهر، کفایت نمی کند، نه اینکه کفایت نمی کند یعنی انسان نخواند، عبادات به حسب ظاهر، ظاهر عبادت کفایت نمی کند، بله نماز موجب عبور انسان است در صورتی که با شرایطش باشد روزه موجب عبور انسان است در صورتی که با شرایطش باشد لذا انسان در ماه رمضان که یک قدری خود داری می کند آثارش را می بیند در نماز هم آثارش را مشاهده می کند شما یک سجاده‌ی سفید بیندازید نماز بخوانید ببینید فرقی با آن سجاده‌ی که گل و بوته و رنگ قرمز و بنفش و زرد و آبی دارد چقدر است؟ ببینید چقدر فرق دارد؟ این مال چیست؟

هر دو نماز است اما این نماز چون در آن توجه به دنیا نیست یک آثاری دارد آن نمازی که با آن زرق و برق و نقش و نگار است یک آثار دیگر دارد آن نمازی که در جلوی محرابی که توجه انسان در آن محراب به نقش و نگار و منبت کاری و خصوصیات صارفه انسان است، یک آثاری دارد، آن نمازی که انسان به سمتی بخواند که او را از توجه به مبدأ صارف نشود آن اثر دیگری دارد، همین الان شما بروید در مسجد کوفه ببینید بین دو محرابی که در آنجا برای امیرالمؤمنین درست کردند چه فرقی دارد؟ یک محراب را طلاکاری کردند و ضریح درست کردند و پنجره درست کردند یک محراب هم این طرف، فقط سنگ است و همین، چیز دیگری ظاهراً نیست فقط همان سنگ است آنجا آدم برود نماز بخواند آن آثار را بیاید با آن نمازی که در آنجا می خواند با هم مقایسه کند، امیرالمؤمنین در آنجا نماز بیشتر خوانده است درست است، ولی همینکه آن مکان متغیر می شود و متحوّل می شود و زرق و برق پیدا می کند در آن تأثیر می کند.

خدا رحمت کند مرحوم آقای حداد در آن سالی که تشریف آورده بودند دو سفر ایشان همدان رفتند، در سفر اول چند روزی بیشتر شد، در سفر دوم دو سه روز ... ما در خدمتشان بودیم من کوچک بودم سنم آن

موقع حدود دوازده سیزده سال بود، یک دفعه با ایشان با مرحوم آقا و چند نفر از دوستان خدا رحمت کند مرحوم آقای بیات هم بودند و رفقای همدانی رفتیم برای زیارت قبر باباطاهر، عارف بزرگ، رضوان الله علیه، آن موقع قبر ایشان مثل فعلی نبود بالای یک تپه ای بود و یک اتاقی داشت و اصلاً خراب هم بود و فقط یک سنگی داشت و ما حتی روی خاک نشستیم خاک بود و آجر هم حتی نبود و یک گنبدی داشت از خشت و خیلی خلاصه، هیچ از نظر ظاهر منظره‌ی جالبی نداشت، مگر کسی حالا روی معنا و قصدی اگر می رفت در آنجا برای زیارت و فاتحه و اینها ولی به حسب ظاهر چیزی نبود، ما رفتیم در آنجا و عجیب بود یعنی واقعا من با همان سن طفولیتی که در آن موقع داشتم احساسی که برای مرحوم حداد و مرحوم آقا رضوان الله علیهما و سایر دوستان و رفقا در آنجا دست داده بود با آن سن طفولیت فراموش نمی کنم که چه حال و هوایی در آنجا برای ایشان پیدا شده بود و برای دیگران، الان آمدند آنجا را برداشتند و ... البته خب این قضیه برای زمان گذشته است دیگر، این تعمیری که در آنجا انجام گرفته برای زمان شاه است، آمدند برداشتند و به عنوان ... آنها که دلشان برای عارف و اولیای خدا نسوخته بود آنها فقط به خاطر آثار ملی و ناسیونالیستی و فلان و ایران و ایرانیت و این بازی ها و این چیزهای اعتباری و توهمات و تخیلات و آن چیزهایی که هم ما خود را به آنها سرگرم کرده ایم و هم ما را سرگرم کرده اند، هر دو، بله، به این مسائل.

این از ماست آن از ماست این برای افغانستان است او می گوید نه خیر! برای ایران است باباجان همه شان از همین زمین آمده اند و به همین زمین هم برمی گردند **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ** فخر عالم کائنات رسول خدا و ائمه همه از اعراب بودند، کجا اینها از ایران بودند؟ ها؟ کدامشان از ایران و افغانستان و ترکیه و آمریکا و استرالیا و اینها بودند؟ همه مال آنجا بودند حالا، فرض کنید که ما بیاییم بگوییم این برای ایران است و آن برای کجاست نه آقا! اصلا همه اش یا هیچ کدامش هم برای ایران نباشد، تفاوتی نمی کند انسان باید به معنا بپردازد به واقع باید نگاه کند این حرفها چیست؟ همه برادریم همه مثل همیم، همه گلبول های قرمز و سفید و پلاسمای مان به یک اندازه است مغزمان و قلبمان و ریه مان کبدمان و ... این حرفها چیست؟ خودمان را در این چیزها گیر انداختیم، گیر کردیم، سرگرم کردیم از رشد انداختیم به پوچ ها و اعتبارات و توهمات همه دلخوش کردیم.

حالا آنها آمده بودند همان زمان گذشته دیگر همان رژیم گذشته برداشتند خراب کردند و به عنوان احیاء آثار ملی! آثار ملی! چون باباطاهر از ایران بود و ملی بود به عنوان احیای آثار ملی آمدند و درست کردند، الان اگر شما بروید، باید بروید، باید زیارت کنید قبور اولیای خدا را باید زیارت کرد و باید فیض برد و الان هم انسان فیض می برد ولی این کجا و آن کجا! تفاوت دارد، آمدن درست کردن یک جا و همه جور آدم رفتن و افراد بی بند و بار آمدن و با کفش رفتن سر قبر اولیای خدا، با کفش همینطور می روند، ما هر دفعه برویم آنجا بیرون کفشان را می کنیم، هم آنجا و هم جناب خواجه‌ی شیراز، خواجه حافظ، هر وقت رفتید کفشان را در

بیاورید و پابره‌نه بروید بالا و بنشینید و فاتحه بخوانید نه مثل الاغ همین طور بلند شوید بروید بالا و انگار نه انگار اینجا کی خفته است و چه کسی در اینجا دفن شده است؟ خیر سرمان این عارف است ولی خداست از اولیای خداست، شیعه‌ی امیرالمؤمنین در اینجا دفن شده است، همینطور با کفش می‌روییم بالا و بعد هم هی دوربین بیاور و عکس بینداز و این ور بشو آن ور بشو که چه؟ اینها چیست؟

وقتی که به قبر امام رضا می‌روییم به زیارت امام رضا می‌روییم یا به حرم امام حسین برویم کفشان را از دم در می‌آوریم، چرا؟ چون آنجا طلا و نقره است ولی وقتی به زیارت ائمه‌ی بقیع می‌روییم خود بنده دیدم همین آقایان و علما با کفش و نعلین تا کنار قبر ائمه‌ی بقیع رفته بودند داشتند زیارت می‌خواندند، چرا؟ چون آنجا طلا نیست چون آنجا نقره نیست، ائمه‌ی بقیع چون نقره ندارند چون طلا ندارند باید با کفش رفت تا دم مقابر آنها و زیارت خواند ولی امام رضا چون طلا دارد نگاه کنید به به به! این طلاها را ببینید این آینه‌ها را ببینید این گنبد را ببینید خواهی نخواهی کفش که سهل است جورابمان را هم در می‌آوریم می‌روییم، اینها چیست؟ چی را ما زیارت کردیم، امام رضا را؟ نه خیر! طلا را زیارت کردیم و نقره را زیارت کردیم آهن را زیارت کردیم درهای حرم امام رضا را زیارت کردیم نه خود امام رضا! را به خاطر همین امام رضا غریب است ائمه‌ی بقیع غربتشان این نیست که چراغ ندارند، چراغ ندارند نداشته باشند ماه هست خورشید هست چه کسی گفته است که سر قبر ائمه باید چراغ باشد؟ نباشد کی گفته؟ بله باید بسازند افراد باید بیایند و قبور را بسازند از آفتاب از سرما محافظت کنند اما اینهمه مثبت کاری کردن و اینها برای چیست؟ کی گفته است؟ این خرجها برای چیست؟ امام رضا گفته است؟ این همه خرج و این همه مصارف و ...

این بهتر است یا اینکه این مخارج را بدهیم به بدبخت‌ها و بیچاره‌ها و زائرهای حضرت که دارند می‌آیند سایر افراد و همه‌ی افراد، کدام؟ برای ائمه‌ی بقیع باید ساخت باید ساختمان ساخت باید سقف و جایگاه برای زوار درست کرد، اما آیا باید به این نحوه و به این کیفیتی که موجب جلب توجه بشود و بخواهیم به این وسیله بر سایر ابنیه در دنیا فخر بفروشیم؟ این است؟ اگر این است، خیلی ساختمان‌ها در دنیا هست که مربوط به مکتب‌های دیگر ملل دیگر نصارا و اینها هست که یکی‌اش هم در کشورهای اسلامی نیست، پس آنها از ما بالاترند دیگر! اگر تمدن این است اگر تمدن ساختن قصر الحمراء در اسپانیا و مسجد در آندلس است الان خیلی جاها هستند که رو دست ما زدند، پس آنها بالاترند دیگر، بالاخره در هر زمانی ... تازه آنها را مگر چه کسانی ساختند؟ همین افرادی ساختند که یا ارمنی بودند نصرانی بودند مسلمان شدند یا همان نصرانی‌ها آمدند ساختند، مگر حالا بناهایی که در آن موقع ساخته اند کی گفته آنها مسلمان بودند؟ معمارش مسلمان بوده؟ کی گفته است؟ کجا نوشته است؟ معمار هم مسلمان است هم نصرانی هست مهندس هم مسلمان است هم نصرانی، عمله و بنا هم مسلمان دارند همه دارند و اینها که افتخار نیست اینها که فخر نیست، اینها چیست؟

اینها برای این است که ما گم کرده ایم راه را، ما داریم به راه دیگری می رویم، ما را دارند به سمت دیگری می کشانند خودمان داریم به سمت دیگری می رویم از این مظاهر داریم برای راه خودمان استفاده می کنیم این مظاهر که ما را به خدا نمی رساند.

پس بنابراین برای عبور از این مطالب باید انسان به ریاضات پردازد، باید انسان به تغییر و تبدل در نفس پردازد تا اینکه بتواند آن حرکت خودش را به سوی مبدأ و به سوی تکامل، ادامه بدهد.

وقت دیگر گذشته است و حال ما هم که بیش از این دیگر یعنی از اول خیلی حالمان هم سر جا نبود گفتیم می آیم پیش رفقا می نشینیم اگر حالمان آمد می رویم و اگر نه به یکی از رفقا می گوییم که شما بیاید بالاخره... فرق نمی کنیم همه مثل هم هستیم و حالا یکی دیگر بیاید و ما بنشینیم و متعظ بشویم از صحبت ها و مطالبی که رفقا و دوستان می گویند الحمد لله همه اهل معنا همه اهل علم همه اهل فهم همه اهل اطلاع هستند.

امیدواریم که خداوند ما را به وظیفه مان آگاه کند و فهم ما را باز کند مجاز و حقیقت و فرقه‌های بین اینها را برای ما روشن کند که هر چه این فرقه‌ها بهتر روشن شود حرکت ما به سوی تجرد راحت تر می شود، به جای اینکه هی خودمان را بخوریم و هی در سر خودمان بزنیم راحت می رویم به جای اینکه بیاییم بگوییم آقا چه کار کنیم و چه کار کنیم؟ آقا آن کار را بکنیم؟ راحت خودمان راه را می رویم جلو، چرا؟ چون راه روشن است مسأله روشن است به جای اینکه بیاییم و از این و از آن شکایت کنیم اصلاً بدون شکایت دیگر راه را انسان خودش می رود و نیازی به شکایت نمی رسد خود مطلب روشن می شود قضیه برای انسان روشن می شود و انسان وقتش را به مطالب دیگری می گذراند نه به آن چیزهایی که باعث بشود اتلاف بشود وقتش و فرصتش از دست برود آن ظرفیت هایش کاسته بشود، بالاخره انسان دارای ظرفیت است دیگر، چرا انسان آن ظرفیت ها را بیاید در اینگونه مسائل صرف کند؟ در اینگونه امور پیش پا افتاده بیاید صرف کند.

وقتی که دو تا بچه با هم دیگر دعوا می کنند هیچ وقت شده شما بیاید و وقت بگذارید که... نه آقا! مادرش برود اینها را از هم جدا کند من کار دارم شما که نمی آید یک ساعت وقت بگذارید و با اینها حرف بزنید یک شکلات به این بده و یک شکلات به آن بده و قضیه تمام، ما نباید وقتمان را و استعدادمان را و آن داده‌ها را آن یافته‌ها را آن ظرفیت‌ها را آن امکاناتی را که خدا برای ما قرار داده برای اینگونه امور صرف کنیم، آنها را باید بگذاریم برای اهلش و بگذارید مردم بر سر هم بزنند بگذارید مردم به هم هر چه می خواهند بگویند و بگذارید بیرون در حال و هوای خودشان باشد ما چرا بیاییم در آن داد و ستد آنان ما هم شریک باشیم؟ ما داد و ستد خود را داشته باشیم.

مرحوم آقا خیلی می فرمودند، به افراد چه به طور عموم و چه به طور خصوص می گویند دنیا را برای

اهل دنیا واگذارید یعنی چه؟ یعنی همین، به شما چه؟! آی فلان چیز گران شده به شما چه؟! آی ارزان شده به شما چه؟! آی فلان جا جنگ شده به شما چه؟! تو سر هم زدند به شما چه؟ اینها همه دنیاست، هم این طرفش دنیاست و هم آن طرفش دنیاست هیچ کدامش خدایی در کار نیست.

الیمین و الیسار مَضَلَّةً والطریق الوسطی هی الجاده هم شخصی که به راست می رود به گمراهی می رود و هم شخصی که به چپ می رود به گمراهی می رود دعواها همه دعواها بر اساس اعتباریات است بر اساس توهمات است بر اساس تخیلات است حالا یکی از این کارهایی که او می کند این می کرد نه و لش کن این خودیست چی شد؟ این که همان کار بود، می بینید؟ تمام اینها چیست؟ مسائل، مسائلی است خارج از آنچه که بزرگان فرمودند، لذا ما بیاییم و به کار خود برسیم و به کار خود باشیم.

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ این شعر را همه یاد بگیرند و همه هر روز صد مرتبه این شعر را به عنوان ذکر بگویند!!! (نگوئید حالاها) من برای خودم می گویم شما نگویید! یکدفعه آقا فرمودند حالت چطور است؟ گفتم انا من عباد الله المرخصین ایشان فرمودند این آیه کی نازل شد؟ گفتم الان، ما از بندگان مرخص هستیم **عباد الله المرخصین**، این شعر را مرحوم آقا خیلی می خواندند:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ *** ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ مپیچ

ان شاء الله که موفق باشید و امیدواریم که خداوند در تحت ولایت مطلقه و امدادهای نفوس قدس الهی همه ی ما را از یمین و یسار محفوظ و مصون بدارد و مطیع و متقاد صاحب مقام ولایت بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد